

علاقه اجتماعی

در نظریه شخصیت؛ انسان عضو مهمی از سیستم اجتماعی است.

و آنانی که نتوانسته‌اند با شیوه‌های سازنده اجتماعی به برتری برسند. دارای شخصیتی بیمارگون‌اند. این شخصیت‌ها معمولاً از خانواده‌هایی‌اند که رقابت، بی‌توجهی، لوس کردن، سلطه‌گری و بهره‌کشی برآنان حکم‌فرماست، همگی مانع **علاقه اجتماعی!** و فرزندان این خانواده‌ها معمولاً با صدمه به دیگران، برای زندگی کامل تلاش می‌کنند.

درایکورس، بر این باور است: کودکانی که از **علاقه اجتماعی** منع شده‌اند برای رسیدن به برتری، یکی از **چهارهدف خودخواهانه** را انتخاب می‌کنند: **محبت‌خواهی، قدرت طلبی، انتقام جویی و اعتراف به نارسایی و شکست.** اگر چه وی، این اهداف خودخواهانه را تلاش‌های اولیه کودکانی می‌داندست که بدرفتاری می‌کنند ولی این اهداف می‌تواند تبدیل به صفاتی شوندکه به سبک‌های بیمارگون بینجامد.

آدلر می‌گوید: **سبک زندگی نازپرورده** زمانی است که **والدین شیفته فرزندانشان** باشند.

آنان کارهایی را که فرزندان! خود می‌توانند انجام دهند، برعهده می‌گیرند! و...

پیام دریافتی از این فرزندان، این است که قادر به انجام وظایف نبوده و احساس بی‌کفایتی می‌کنند.

عقده حقارت در این کودکان با احساس حقارت پرورش می‌یابد و خودانگاره بی‌کفایتی را کسب می‌کنند. اینان فاقد **علاقه اجتماعی** - اند و تلاش می‌کنند از طریق **محبت خواهی** مداوم به جبران آن بپردازند. و با نداشتن مشارکتی در جامعه، از دنیا توقع دارند همواره از آنان مراقبت کرده و به ایشان **توجه** کنند. کودکانی که تحت **سلطه** والدین پرورش می‌یابند **دچار عقده حقارت** می‌شوند و عمیقاً **احساس ناتوانی** می‌کنند. این کودکان از تکالیف اساسی زندگی دوری می‌جویند و به **اهداف ویرانگر** روی می‌آورند.

هدف زیرسلطه‌ها، **رسیدن به قدرتی** است که دیگر مجبور نباشند حقارت شدید ناشی از زیر سلطه بودن را تحمل کنند.

فرد قدرت طلب **فعال** ممکن است با یاغی‌گری برای توجیه اعمال قدرتش بر دیگران و با جامعه، از در مخالفت درآید.

آدم قدرت طلب **غیر فعال** امکان دارد با لجبازی و بی میلی به سازگاری با دیگران، بر آنان مسلط شود.

آدلر، می‌گوید: یکی از رایج‌ترین سبک‌های **روان رنجور** که از **سلطه** والدین ناشی می‌شود، سبک وسواسی است.

سرزنش، نق نق، ریشخند و عیب جویی دائمی والدین سلطه گر،

می‌تواند منجر به ایجاد **عقده‌ی حقارتی** شود که آدم وسواسی احساس کند **از حل مشکلات زندگی عاجز** است. وقتی این افراد احساس می‌کنند نمی‌توانند از عهده مسئولیت و تکالیف خود برآیند با **تردید!** به سمت آینده پیش می‌روند. نداشتن کنترل بر آینده خود در این افراد باعث ایجاد **تردید، دودلی و تزلزل** می‌شود. کودکانی که بهره‌کشی شده‌اند، کتک خورده‌اند و پایمال شده‌اند، به احتمال زیاد می‌خواهند به جای کمک به جامعه، از آن انتقام بگیرند. در نوجوانی و بزرگسالی **سبک زندگی پرخاش جویانه‌ای** را درخود پرورش می‌دهند که در آن، فعالانه با یورش بردن به جامعه‌ای که سرد و ظالم به نظر می‌رسد، حس برتری می‌یابند. افرادی که **سبک زندگی منفعل-پرخاشگر** را انتخاب می‌کنند به صورت **انفعالی انتقام** می‌گیرند و دیگران را **آزار** می‌دهند.

افرادی که با بی‌توجهی و بی تفاوتی بزرگ شده‌اند، آمادگی شکست و باخت دارند و انتظار موفقیت ندارند.

پیام این افراد این است که برترآزاندکه‌به دیگران محتاج باشند. این افراد برای تقویت حس برتری متزلزل‌شان، دیگران را **تحقیر** می‌کنند.

همه شخصیت‌های بیمارگون با مبادرت و اقدام به اشتباهاتی اساسی، هدف‌های ناسازگارانه می‌سازند.

پیشگیری

برای همزیستی مسالمت آمیز بین انسان‌ها و تأثیری مثبت بر روند شکل‌گیری شخصیت فرزندان و در نتیجه، تشکیل جامعه‌ای نیک، ضروری است؛ به جای تلاش برای تعلق و پیوند برقرارکردن از طریق **توجه افراطی**؛ زمینه‌ای فراهم آوریم تا؛

- کودکان از طریق همکاری، **تعلق اجتماعی** را تجربه کنند.
- از طریق خودتکایی، نه با استفاده نادرست از قدرت، **احساس توانایی و کفایت** کنند.
- از طریق مشارکت، نه انتقام! احساس کنند **به حساب** می‌آیند؛ **ارزشمند هستند** و می‌توانند تفاوت ایجاد کنند!
- انعطاف‌پذیری را رشد دهند و شجاعت رویارویی با مشکلات و غلبه بر آن‌ها را داشته باشند، نه این‌که از آن‌ها دوری کنند.

و جز این راه، حاصل سبک زندگی **خود** بدانند. نه، **قربانی شرایط بیرونی!**